روزنامه شرق

جهان

ترسیم‌گر فروپاشی فرهنگ؛ گفت‌وگو با محمود حدادی — صفحه ۱۰

هر آنچه سخت و استوار است...؛ نگاهی به رمان «مرگ درونیز» — صفحه ۱۰

مصاف داس «سیریزا» با قوس ارتدوکس — صفحه ۱۲

عکس: عباس کوثری، شرق

رئیس دپارتمان جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه «بوغازیچی» استانبول در گفت‌وگو با «شرق»:

«داعش» می‌رود و «داعشیزم» می‌ماند

آزاد حاجی‌آقایی

بحران، اصطلاحی است چندبُعدی که می‌توان وضعیت کنونی خاورمیانه را با آن تفسیر کرد. این بحران ابعاد درهم‌تنیده‌ای دارد. با درنظرگرفتن ریشه‌های تاریخی و ساختاری، همواره صحنه سیاسی خاورمیانه، امر سیاسی در این کشورها را تحت تأثیر خود قرار داده است. با حمله آمریکا به عراق و خلأ قدرت موجود، این بحران خود را در اشکال مختلف، ازجمله بحران مشروعیت و حاکمیت برجسته‌تر کرده است. برای تبیین وضعیت این بحران از منظر تئوری‌های سیاسی با پرفسور «عباس ولی» گفت‌وگو کردیم. او استاد پیشین دانشگاه «ولز» در سوانسکا و رئیس دپارتمان جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه بوغازیچی استانبول است.

در کنفرانس بین‌المللی «اتحادیه اروپا، ترکیه و خاورمیانه»، به دو مفهوم درهم‌تنیده بحران و مشروعیت سیاسی اشاره کردید. بیش از دو ماه از سخنرانی شما در این کنفرانس گذشته است. فکر می‌کنید هنوز هم می‌توان لایه‌های چندگانه بحران مشروعیت را برای تبیین وضعیت خاورمیانه به کار بست؟

بله، امکان‌پذیر است. اگر به تاریخ فعلی خاورمیانه، به‌ویژه بعد از بهار عربی نگاه کنیم، درمی‌یابیم بحران سیاسی در خاورمیانه وارد مرحله دیگری شده است.

مرحله دیگر؟

بله، به این مفهوم که کیفیت بحران، نیروهای بازیگر در این بحران و نتایج احتمالی نقش بازیگران دخیل در این بحران، تغییر کرده است. بهار عربی که با اعتراض دموکراتیک در تونس شروع و به مصر کشیده شد، ناشی از یک بحران مزمن مشروعیت سیاسی در این کشورها بود، زیرا مشروعیت سیاسی تا حد قانونی‌بودن قدرت تنزل یافته و در همان حالت تقلیل‌یافته خود نیز دچار مشکل شده بود. حاکمان این کشورها قوانین بدیهی و معمول خودشان را کنار گذاشته بودند و حکومت خودسرانه و دیکتاتوری جای حکومت قانون را گرفت. همین تغییرات، رخداد مهمی در ایجاد بحران مشروعیت بود. در مصر، بعد از تغییر حکومت، مبانی اصلی دولت به همان شکل سابق حفظ شد. تظاهرکنندگان و کسانی که با مشاهده بحران مشروعیت خواهان تغییر حکومت بودند، به تغییر قانون اساسی اکتفا کردند؛ اینکه فضای باز سیاسی ایجاد شود و جامعه به‌صورت دموکراتیک اداره شود. در این مقطع بحثی از بحران حاکمیت سیاسی در میان نبود؛ یعنی مجاری قدرت سیاسی هیچ‌گاه مورد بحث قرار نگرفت؛ متعاقب تغییرات ایجادشده در مصر و عدم دستیابی به نتایج مثبت و بازگشت به دیکتاتوری سابق، دیدیم که خود مخالفان مبارک دریافتند تکیه بر بحران مشروعیت و نیازمندی‌های اصلاح حکومت براساس معیارهای بحران مشروعیت مشکلات آنها را حل نمی‌کند و مسئله بحران بسیار عمیق‌تر است.

بحران در سوریه نیز به همین شیوه بود؟

بله؛ منطقه‌ای‌شدن بحران و نیز استفاده حکومت سوریه از خشونت سیاسی و میل به ماندن در قدرت منجر به ادامه بحران در سوریه شد.

به نظر شما بحران عراق را هم می‌توان از این زاویه تحلیل کرد؟

بله، در این میان آنچه در سوریه و عراقِ بعد از حمله داعش می‌بینیم رنج مفرط این کشورها از بحران حاکمیت بود. حاکمیت آقای «نوری مالکی»، نخست‌وزیر عراق فضای خاصی را ایجاد کرده بود. کردها و عرب‌های سنی ایزوله شده بودند و جامعه شیعی که قدرت را در دست داشت در درون خود نیز دچار این فرقه‌گرایی شده بود. مالکی برای اینکه قدرت را به مرزهای قدرت شیعی محدود کند، حتی در این اجتماع هم به علت فرقه‌گرایی، وظایف و قدرت سیاسی خود را به حفظ حاکمیت شخصی و افراد اطراف خود محدود کرده بود؛ تا جایی که به‌جای تأسیس یک ارتش ملی، دست به ایجاد یک ارتش شخصی زده بود. دیدیم که این ارتش شخصی در چه شرایط اسفناکی در موصل فرار را بر قرار ترجیح داد؛ چرا که نه برخوردار از یک ایدئولوژی متحدکننده بود و نه فرماندهی متحدی داشت که به مبانی این ارتش باور داشته باشد و در سازمان‌دادن این ارتش از آن استفاده کند.

نگاه شما به وضعیت خاورمیانه یادآور وضعیت استثنایی آگامبن است.

به آگامبن اشاره کردید؛ بحث آگامبن برگرفته از تئوری کارل اشمیت است. این بحث اشاره به حالتی است که در بحران و شرایط فروپاشی وجود دارد. در این شرایط قدرتی ظاهر می‌شود که قانون را به تعلیق درمی‌آورد تا دوباره بتواند نظم امور را برقرار کند و بعد از برقراری نظم، قانون تعلیق‌شده دوباره بر مبانی جدیدی برقرار شود. از این زاویه، قدرت سیاسی که در قانون اساسی به آن اشاره می‌شود درواقع قدرت حاکم سیاسی نیست بلکه این قدرت در واقعیت سیاسی نهادی است که در شرایط استثنایی می‌تواند قانون اساسی را با کاربرد خشونت به تعلیق درآورد تا بتواند دوباره قانون را به وجود آورد. حاکم اصلی چنین کسی است. آگامبن، مسئله استثنا را از تصمیم شخص یا نهادی واحد جدا می‌کند و بر چارچوب دیالکتیکی تضاد بین قانون و خشونت استوار می‌کند. درست است که قانون در تئوری دموکراتیک، مقابل خشونت قرار دارد و اگر این رابطه را در چارچوب یک رابطه دیالکتیکی نگاه کنیم قانون بدون وجود خشونت پشت آن، حالت اجرایی ندارد، اما این خشونت در درون قانون وجود دارد. در شرایطی که قانون کارکرد خود را از دست بدهد، این خشونت ظاهر شده و قانون را معلق می‌کند و دوباره نظم را به وجود می‌آورد.

شرایط خاورمیانه را می‌شود به این ترتیب تحلیل کرد؟

من شرایط خاورمیانه را این‌گونه نمی‌بینم. باید به این نکته اشاره کنیم که در خاورمیانه بحران حاکمیت وجود داشته و قدرت سیاسی که در قانون اساسی به آن اشاره شده، قابلیت تولید سلطه سیاسی را از دست داده است. قدرت برخاسته از پشت سر، آنکه اکنون خشونت را برای ایجاد نظم سیاسی به کار می‌برد، به خشونت عریان تبدیل شده است. آیا این همان قدرت استثنایی است یا نه، من تردید دارم، چراکه اگر این قدرت استثنایی وجود داشت از شدت بحران کاسته می‌شد. به نظر من بحران حاکمیت گسترده‌تر از آنی است که بتوان از شرایطی استثنایی، مانند شرایط کودتا یا دیکتاتوری موقت بحث کرد.

با توجه به این بحران‌های درهم‌تنیده، اوضاع بعد از داعش را چگونه باید ارزیابی کرد؟

مطمئنا داعش شکست خواهد خورد، اما «داعشیزم» تداوم پیدا خواهد کرد؛ دراین‌میان آنچه اهمیت دارد این است که ائتلاف ضدداعش درصدد است بازهم قدرت سیاسی را برمبنای دولتی ملی سامان دهد که در عراق و سوریه و اردن و مصر قبلا آن را سامان داده بود. آیا این چارچوب بعد از صد سال امتحان خود را پس نداده است؟ آیا «سایکس پیکو» که چارچوب تاریخی استعماری قدرت سیاسی در عراق، سوریه، اردن و لبنان بوده و هست دوباره استفاده می‌شود؟ آیا این سیستم دوباره برقرار خواهد شد یا باید دنبال سیستم سیاسی دیگری بود که در عین اینکه می‌تواند تفارق‌ها و جدایی‌ها و ویژگی‌های خاص اقوام و مذاهب و ملیت‌های خاص را به‌رسمیت بشناسد، بتواند چارچوبی سیاسی را به وجود بیاورد که مبتنی‌بر مفهوم قوم، ملت و ملیت نباشد. به نظر من بحران‌های موجود در مصر، سوریه و عراق را نمی‌توان فقط برمبنای بحران مشروعیت ارزیابی کرد، این بحران برمبنای چارچوب تاریخی- سیاسی قدرت سیاسی کشورها بوده است که روی یک مفهوم تکین زبانی و قومی و فَرهنگی قوام گرفته است. در صد سال، این چارچوب امتحان خود را پس داده. به این موضوع باید توجه کرد که اگر بعد از داعش و بدون توجه به ماهیت بحران کنونی خاورمیانه و شکست این پروژه صدساله در عراق و سوریه، ماهیت بحران درک نشود و همان سیستم قبلی ادامه یابد، نتیجه آن تداوم همان بحران‌های درهم‌تنیده قبلی خواهد بود.

داعش یک حالت بسیار افراطی از سلطه غیرعقلانی و خرد ضدعقلانی است. در این ضدعقلانیتِ سیاسی، داعش مرزهای بین قانون و ضدقانون، قانون و خشونتَ را درهم شکسته است. برخلاف صدام و دیگر حکومت‌های دیکتاتور که در راستای حفظ آرامش سعی در پوشاندن چهره خشونت داشتند، داعش سعی دارد آن را در سیمایی عریان به نمایش بگذارد

تئوری‌های سیاسی چه بدیلی برای ممانعت از این چرخه تکرار پیشنهاد می‌کنند؟

بقای سیستم‌های چندقومیتی و مذهبی که در شکل دولت- ملت تأسیس شده است، تنها منوط به خشونت سیاسی و نه اجرای قانون بوده است. به تاریخ خونین عراق و سوریه بنگرید که خشونت پشت قانون، همواره جای قانون را گرفته است. به همین علت است که وقتی اشمیت، آگامبن و بنیامین از تضاد حاکمیت مدرن سخن می‌گویند براین باورند که حاکم از ماهیت متضادی برخوردار است، زیرا هم‌زمان در درون و خارج از قانون جای دارد. در خاورمیانه متأسفانه این حاکمیت متضاد همواره حالت خاصی داشته و خارج از قانون قرار داشته است. در این شرایط هنگامی‌که از دولت ملی سخن به میان می‌آید، صحبت از ساختار یک قدرت سیاسی مبتنی بر ویژگی‌های کلاسیک دولت ملی است که امید چندانی بر آن مترتب نیست. در عراق و سوریه هیچ‌گونه امیدی به ایجاد حاکمیتی که بتواند بدون کاربرد خشونت مطلق یک هویت ملی گفتمانی به وجود بیاورد نیست. این سیستم از هم پاشیده است و باید یک سیستم کنفدرال در این مناطق ایجاد شود، چراکه حتی سیستم فدرالیسم نیز در عراق شکست خورده است. فدرالیسم همیشه یک نیروی ادغام‌کننده لازم دارد تا آن را از درون حفظ کند. در آمریکا و کانادا یک سرمایه‌داری بسیار قوی، به‌عنوان یک نیروی نگه‌دارنده، وجود دارد. در آمریکا ایالت کالیفرنیا را می‌توان دید که ششمین اقتصاد برتر جهان است و می‌توان ایالت نبراسکا را نیز نام برد که بیشتر دشت و بیابان است، اما این ایالت‌ها در درون یک سیستم فدرال جای گرفته‌اند. ازاین‌رو می‌توان ملاحظه کرد فدرالیسم یک مکانیسم ترکیبی- ساختاری خاص است که به شیوه‌ای ساختاری، فدرالیسم را حفظ کرده است. اما در عراق چنین مکانیسمی وجود ندارد و دیدیم که با سقوط صدام و نگارش قانون اساسی، تمامی تلاش قدرت جدید صرف تأسیس یک حکومت متحد در عراق شد. ازاین‌رو وجود یک حالت فدرال منوط به وجود یک فرهنگ سیاسی پیشرفته در میان اعضای این حکومت کنفدرال است که این سیستم‌های فدارل و کنفدرال نیز باید به وجود یک وابستگی سیاسی در چارچوب یک سیستم سیاسی خاص تن دهند. دراین‌میان فقدان چنین فرهنگ سیاسی‌ای، سیستم‌های فدرال و کنفدرال را با خطر مواجه می‌کند. به‌همین‌علت نیز بوده است که هرگاه این سیستم‌ها دچار مشکل می‌شوند، امید به ظهور یک شخصیت قوی دوچندان می‌شود که آن‌هم بدون سرکوب و خشونت امکان‌پذیر نیست. ازاین‌رو تئوریسین‌های سیاسی این وظیفه را دارند که چارچوب دولت ملی را مجددا مفهوم‌بندی کنند.

اقدامات داعش را چگونه می‌توان بر مبنای این تئوری‌های سیاسی مفهوم‌بندی کرد؟

داعش یک حالت بسیار افراطی از سلطه غیرعقلانی و خرد ضدعقلانی است. در این ضدعقلانیتِ سیاسی، داعش مرزهای بین قانون و ضد قانون، قانون و خشونت را درهم شکسته است. تفسیر آنها از شریعت و خشونت در ساختار گفتمانی و عملکردی آنها نقش ساختاری دارد. برخلاف صدام و دیگر حکومت‌های دیکتاتور که در راستای حفظ آرامش در جامعه سعی در پوشاندن چهره خشونت داشتند، داعش سعی دارد آن را در سیمایی عریان به نمایش بگذارد. زیرا در تفسیر داعش از شریعت، خشونت نه جنبه‌ای ابزاری، بلکه جنبه ساختاری دارد. داعش درصدد به‌نمایش‌گذاردن خشونت است، زیرا مرز بین خشونت و قانون از بین رفته است. بنیامین در مقاله بسیار معروفش درباب خشونت سیاسی اشاره می‌کند که خشونت‌ها ابزاری هستند؛ زیرا وقتی قانون درصدد اجرای عدالت است خشونت را به‌عنوان ابزار اجرایی درنظر می‌گیرد. در این میان وسیله و هدف برجسته می‌شوند؛ هدف وسیله را توجیه کرده و چرخه‌ای پدیدار می‌شود. در این میان دو گونه «خشونت حاکمیت» و «خشونت ایده» پدیدار می‌شوند. در «خشونت حاکمیت سیاسی» در شرایط استثنایی قانون به تعلیق درمی‌آید اما از میان نمی‌رود و حاکم در آن نیازی به نمایش زور ندارد. اما در شکل دیگر خشونت در ارتباط با قانون حالت ابزاری نداشته بلکه دارای حالت ساختاری بوده و توجیه آن لازم نیست. در اینجاست که داعش برای تئوریسین‌های سیاسی وضعیتی ایجاد کرده است تا این ضدعقلانیت را مجددا در قالب تئوری بازخوانی کنند. شاید تفاسیر داعش از خشونت سیاسی را فقط بتوان در آثار تئولوژیکی یافت که در آن نشان می‌دهند چگونه خداوند عذاب خود را بر قومی نازل کرده است؛ چراکه اعمال خشونت در بطن خود دارای مشروعیت اعمال آن نیز هست. ویرانی آثار شهر اشکانی هترا را ببینید؛ این خشونتی است که بر تاریخ می‌رود؛ تاریخی که از نظر این گروه نباید وجود داشته باشد. از نظر داعش و تفسیر این گروه از مذهب تفسیر گذر زمان بدون معناست.

به نظر می‌رسد همراه با این ابعاد پیچیده بحران، ما با بحران جدیدی در سطح مفهوم هم مواجه هستیم؛ چراکه می‌بینیم نمونه‌ای از اسلام لیبرال و کشوری که خود را نماینده کشورهای دموکراتیک اسلامی می‌خواند با اسلام داعشی همگام و هم‌پیمان می‌شود.

حکومت حزب «عدالت و توسعه» ترکیه برخوردی ابزاری با این مسئله داشته است؛ چراکه در سیاستی که در عراق و سوریه در پیش گرفت، موفق عمل نکرد. مشکلات سیاست خارجی ترکیه در سوریه خلاف سیاست خارجی ایران و عربستان و قطر بود؛ زیرا ترکیه در سوریه فاقد نیروی کارگزار بوده و داعش این امکان را برای ترکیه فراهم کرد تا مقاصدش را بدون دخالت مستقیم از طریق داعش به انجام برساند. در کوبانی، ترکیه نظاره‌گر کشتار کردها بود؛ زیرا داعش در کوبانی کاری را انجام می‌داد که حکومت «رجب اردوغان»، رئیس‌جمهور ترکیه خواهان آن بود، اما به علت مشکلات منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌توانست انجام دهد. نمونه تأسیس کانتون‌ها یکی از خطرناک‌ترین مشکلات فراروی ترکیه است؛ زیرا موقعیت کانتون‌ها و کردها در سوریه به‌عنوان الگوی کوچکی از آنچه کردهای ترکیه خواهان تأسیس آن هستند، خطر بسیار بزرگی برای ترکیه محسوب می‌شود. در خود جامعه ترکیه نیز خطر داعش چندان ضعیف نبوده و حتی ممکن است در جامعه سنی‌مذهب افراطی ترکیه زیاد هم باشد. به نظر من بازی با این مسئله به‌صورت ابزاری در حوزه داخلی هم مهم بوده است. اردوغان همان استفاده ابزاری را انجام داد که «ضیاء الحق» در پاکستان با طالبان کرد اما در نهایت نتوانست آن را کنترل کرده و در نهایت خودش نیز فدای این سیاست شد. این کار اردوغان می‌تواند نتایج اجتماعی و فرهنگی بسیار عمیق‌تری در دراز مدت برای ترکیه در پی داشته باشد، اما ترکیه نه آمادگی و نه توان مقابله بدون هزینه با این مشکل را ندارد.

ترکیه گام در مرحله حل مسئله کُرد، گذاشته است. این پروسه را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا امیدی به حل این مسئله در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت وجود دارد؟

امکانات حل این مسئله وجود دارد، چراکه هم جنبش و رهبری جنبش کُرد در ترکیه و هم حکومت ترکیه به این نتیجه رسیده‌اند مسئله کرد راه‌حل نظامی نداشته و باید از طریق مذاکره و تعامل حل شود. بر مبنای وجود نکات مشترک قوی بین طرفین، آگاهی و وقوف بر این نکته که وضع موجود قابل دوام نبوده و راه‌حل نظامی برای طرفین بسیار پرهزینه است و در درازمدت به حل مسئله منجر نمی‌شود، اساس این بده‌بستان را تشکیل می‌دهد، اما سؤال این است که دولت ترکیه چه میزان آمادگی دارد تا به‌طور صمیمانه وارد مذاکرات صلح شده و مطالبات جنبش کُرد را قبول کند، این خود مسئله دیگری است. بر سر مسائلی می‌توان موافقت کرد. زبان کردی به رسمیت شناخته شود، قانون اساسی عوض شود و این قانون اساسی دارای یک مفهوم دموکراتیک غیرمذهبی، اتنیکی و غیرزبانی از مفهوم شهروندی باشد.

ادامه در صفحه ۱۲

یادداشت

دیپلماسی بازاری

دیدار رؤسای‌جمهوری آمریکا و کوبا پس از ۵۰ سال نشان داد که می‌توان اختلاف داشت اما به مذاکره هم پرداخت چراکه در سیاست خارجی دوستی‌ها و دشمنی‌ها پایدار نیست. یازدهم آوریل ۲۰۱۵ دوربین‌ها لحظه‌ای کمیاب را شکار کردند و دیدار تاریخی رهبران آمریکا و کوبا به سراسر جهان مخابره شد؛ رخدادی که نشان داد امکان دارد اراده دو طرف برای کاهش یا رفع خصومت‌ها از دریچه مذاکره و گفت‌وگو به سرانجامی مثبت برسد. روابط آمریکا و کوبا طی نیم‌سده گذشته همواره تیره‌وتار بوده و باوجود کاهش تدریجی اصطکاک و تنش‌ها در سال‌های اخیر، دو طرف رویکردی خصمانه را به‌صورت متقابل به پیش برده‌اند تا اینکه «باراک اوباما»، رئیس‌جمهوری آمریکا، سال گذشته از آغاز فصل جدیدی از روابط دو کشور سخن به میان آورد. این در حالی بود که آخرین دیدار رسمی رهبران واشنگتن و هاوانا در سال ۱۹۵۸ میلادی رخ داد و در جریان آن «فیدل کاسترو»، رهبر پیشین کوبا، با «ریچارد نیکسون»، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، دیدار کرد. به این ترتیب، دیدار اوباما و «رائول کاسترو» به‌مثابه ملاقات رهبران یکی از دیرپاترین تعارض‌های بین‌ملی در دوره معاصر مورد توجه بسیاری قرار گرفت. البته پیش از این و در دیداری غیررسمی در مراسم درگذشت «نلسون ماندلا»، رهبر فقید آفریقای‌جنوبی، رهبران هاوانا و واشنگتن با هم روبه‌رو شده و گفت‌وگو کرده بودند اما این‌بار این دیدار در یک مراسم رسمی و در حاشیه نشست سران کشورهای آمریکایی در پاناما رخ داد.

پس باید گفت که جهان دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم، بلوک‌بندی‌هایی را شکل داد که نوع غربی آن به سرکردگی آمریکا و گونه شرقی زیر سیطره اتحاد جماهیر شوروی هرکدام ایدئولوژی‌های متفاوتی را هدایت می‌کرد. در این عصر که تا فروپاشی دیوار برلین در آستانه دهه ۹۰ میلادی ادامه داشت، کوبا در بلوک شرق تعریف می‌شد و دشمنی بین این کشور و آمریکا حتی پس از فروپاشی شوروی نیز از بین نرفت. تحریم‌ها و فشارهای زیادی بر این کشور آمریکای‌لاتین وارد شد اما کوبا همچنان راهبرد خود را ادامه داد. به‌این‌ترتیب، کوبا از معدود کشورهایی به‌شمار می‌رود که در سال‌های گذشته باوجود فشارهای خردکننده آمریکا و غربی‌ها به مقاومت امپریالیسم‌ستیزانه خود ادامه داده است. همچنین آمریکایی‌ها نیز در سال‌های اخیر به این دیدگاه نزدیک می‌شوند که در جهان کنونی دیگر نمی‌توانند سیاست‌های خود را با تکیه بر نظامی‌گری و اعمال فشار و تحریم به پیش ببرند. کوبا در پی آن است که تحریم‌هایش برداشته شود و دولت آمریکا نیز در پی گسترش حوزه نفوذ و فرصت‌طلبی سیاسی، اقتصادی، امنیتی و کاهش چالش‌های پیرامونی از طریق دستاوردی دیپلماتیک است. از این منظر، بیش از پنج دهه هماوردی برای دو کشور آورده نداشته و از این‌رو است که رهبران هاوانا و واشنگتن به این نتیجه رسیده‌اند که با احترام متقابل و در چارچوب رویکردی سازنده، می‌توانند به اهداف و پیش‌فرض‌های خود برسند.

نگاه

تأثیر مصر بر دنیای عرب

رها معتمدی

مشهور است که کتابی در مصر نوشته می‌شود، در لبنان چاپ و در سوریه و عراق خوانده می‌شود. همچنین عرب‌ها مصر را به نام «مادر دنیا» می‌شناسند. تاریخ ثابت کرده همواره نخستین جریان‌های فکری در جهان عرب در مصر بروز کرده است و تعداد بی‌شمار متفکران در مصر دلالت بر این موضوع دارد که قاهره در تحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای عربی، بیشترین تأثیر را دارد. به باور بسیاری، مصر مهم‌ترین کشور جهان عرب و نقطه کانونی تحولات خاورمیانه عربی و رکن اصلی سیاست‌های آمریکا در این منطقه است. «هنری کیسینجر»، سیاست‌مدار کهنه‌کار آمریکا، دراین‌باره می‌گوید در خاورمیانه جنگی بدون مصر و صلحی بدون سوریه امکان‌پذیر نیست.

اکنون نیز سال‌ها پس از بهار عربی، گویی هرج‌ومرج سیاسی در مصر راه را برای تحقق دموکراسی در جهان عرب بسته است؛ مردمانی که از همان آغاز، قربانی تمامیت‌خواهی حاکمان خود بوده‌اند، اکنون پس از اتفاق‌های اخیر در مصر، اتحاد را از یاد برده و اسیر تقسیمات سیاسی احزاب مختلف شده‌اند؛ احزابی که هریک سهم خود را از قدرت طلب می‌کنند. در لیبی شادی و خوشحالی سقوط حاکم مستبد برای تشکیل دولتی مردمی تبدیل به بی‌قانونی شده است؛ در یمن شاهد جنگ جدیدی هستیم و بحران سوریه نیز هرروز شدیدتر می‌شود. این کشمکش‌ها به‌دنبال وقایع اخیر قاهره در جهان عرب بسیار بی‌اهمیت شده‌اند، چراکه رویدادهای مصر درحقیقت، تأثیر عظیمی بر موج دموکراسی‌خواهی در این کشورها می‌گذارد و به عبارت دیگر، کشورهای همسایه قاهره به مصر به‌عنوان رهبری منطقه‌ای می‌نگرند و درواقع، سرنوشت سیاسی خود را در این کشور جست‌وجو می‌کنند.

برخی از تحلیلگران معتقدند نبود رهبری واحد سبب شد که بسیاری از مردم در تونس و مصر خانه‌نشین شوند. این دسته از کارشناسان بر این نکته تأکید می‌کنند که توده‌های معترض مردمی باید توسط رهبری واحد هدایت شود. ازهمین‌رو، چنددستگی در میان گرایش‌های هم‌سو موجب شد بسیاری، انتخابات در مصر را به معنای تغییر واقعی ندانند و ترجیح دهند در آن شرکت نکنند. آنان همچنین معتقدند نبودن رهبری واحد از ابتدای انقلاب مصر، سمت‌وسوی انقلاب را به‌طورکامل برای همه مردم روشن نکرد و در هرج‌ومرج‌های سیاسی، هر گروهی سعی کرد تا تعریف خود از انقلاب را بر دیگری برتری دهد.

برخی از کارشناسان سیاسی نیز بر این باورند که مصر به پشت درهای دموکراسی رسیده بود و می‌توانست به الگوی برای اعراب تبدیل شود، اما فعالان دموکراسی‌خواه اکنون ناامید شده‌اند و شاید در ازای مصر، تونس را به عنوان الگویی قابل‌اعتماد بپذیرند. «ابراهیم شارقیه»، معاون دبیرکل مرکز تحقیقاتی دوحه که با بسیاری از سیاست‌مداران در لیبی، یمن و سوریه دیدار کرده است، می‌گوید: «من همیشه به اعراب می‌گویم به تونس نگاه کنند. این کشور درحقیقت، بهترین مدل برای اعراب است».

تونس؛ کشور کوچکی که تحولات خاورمیانه در دسامبر سال ۲۰۱۰ از آنجا آغاز شد، هرگز بین ارتش و جامعه مدنی تقسیم نشد. اما مصر از همان ابتدا به دو گروه تقسیم شد که هریک سهم خود را طلب می‌کردند. هرچند احزاب سیاسی در تونس نیز اشتباهاتی مانند گروه‌های سیاسی در مصر داشته‌اند، اما سکان هدایت این کشور به دولت ائتلافی که توسط حزب «النهضه» اداره می‌شد، سپرده شد و این گروه اسلامی میانه‌رو بعد از پیروزی در نخستین انتخابات پس از بهار عربی حاضر به ائتلاف با گروه‌های سکولار شد و رئیس این دولت یکی از فعالان سابق حقوق‌بشر است. این دقیقا همان نسخه‌ای بود که برخی از تحلیلگران از همان ابتدا برای اخوان‌المسلمین در مصر پیچیدند که با ارتش و باقی‌مانده‌های رژیم سابق این کشور همکاری کند. محبوبیت حزب حاکم تونس پس از آنکه «محمد الغنوشی»، بنیان‌گذار این جنبش اعلام کرد قانون شریعت مبنای اصلی قوانین این کشور قرار نمی‌گیرد، بیش از گذشته افزایش یافت. درواقع، شهروندان تونسی به این سخن الغنوشی که همکاری حداقلی نخواهیم داشت، اعتماد کردند و سرنوشت خود را به کسانی سپردند که خواهان یکه‌تازی در عرصه قدرت نیستند. اما تاکنون اصلاحات سیاسی‌ای که در این کشور اجرا شده، به دلیل برخی از موانع مانند تفکرات سنتی میان مقام‌های ارشد خلیج‌فارس، در باقی کشورهای این منطقه پیاده نشده است، زیرا اکثر آنان از تجربه مصر استقبال می‌کنند نه تونس.

دراین‌میان، برخی معتقدند تأثیر مصر بر انقلاب‌های منطقه بسیار اندک است، چراکه مسائل داخلی و اقتصاد شکننده برای تونسی‌ها، یمنی‌ها و مردم لیبی بسیار بااهمیت‌تر است و این مسائل در مسیر اجرای اصلاحات، همواره در اولویت قرار می‌گیرد. شارقیه دراین‌باره می‌گوید اقتصاد می‌تواند اصلی‌ترین تهدید برای اصلاحات و اجرای دموکراسی در کل منطقه باشد، چراکه دلیل اصلی اعتراضات در خاورمیانه، نگرانی‌های اقتصادی بوده است و اکنون معترضان می‌خواهند میوه تغییرات و دموکراسی را بچینند. از سوی دیگر، نوگرایان دینی در مصر با آنکه خواهان تکیه بر کتاب و سنت هستند، معتقدند بین دین، عقل، علم و دموکراسی سازگاری وجود دارد و جریان سوم را در کنار سنت‌گرایان دارند. اما تجددگرایان مصری که خواهان سکولاریسم هستند، در بحث جنبش‌های اسلامی نمی‌گنجند و نمی‌توانند با اکثریت مسلمان در این کشورها هم‌نوایی و یک جنبش سیاسی گسترده را ایجاد کنند.